

«همزه»، «الف»، «و»، «ه»، «ی»

دکتر محمدجواد شریعت *

چکیده:

بعضی از حروف الفبای فارسی در تشکیل کلمه و در نتیجه در املائی آن تأثیری استثنایی دارند که ندانستن قواعد مربوط به آنها باعث اشتباهاتی می‌شود که انسان را در معرض تهمت بی‌سوادی قرار می‌دهد؛ در این مقاله که به دنبال مقاله دکتر احمد تمیم‌داری در شماره پنجم فصلنامه پژوهش‌های ادبی تحت عنوان شناسه‌ها و روش‌های نگارش آنها در خط فارسی نوشته می‌شود، درباره طرز نوشتن همزه، الف، واو، هاء، یاء و تغییرات آنها بحثی مفصل و در عین حال فشرده به عمل آمده است که به نظر نگارنده در برهه کنونی برای دانشجویان و علاقه‌مندان به خط و زبان و ادب فارسی مفید است. در این مقاله سعی شده است که مطالب و قواعد با زبانی ساده و همه‌فهم بیان شود. همچنین از کاربرد اصطلاحات جدید، که معمول و مخصوص زبان‌شناسان ایران است، پرهیز شده است و برعکس سعی شده است که اصطلاحات زبان و ادب پیشینیان تعریف و توجیه شود تا جوانان محقق ما با فرهنگ و ادب سنتی خود قطع رابطه‌ای نداشته باشند.

در این مقاله ناچار وارد حوزه‌های دستوری و تغییرات صوتی و تبدیل و تبدلات حرفی و اصطلاحات مربوط به آنها شده‌ایم و از این جهت با وجود اختصار در قواعد آنها کار به تفصیل کشیده شده است و اگر می‌خواستیم در این زمینه باز هم صرفه‌جویی کنیم، ممکن بود که رابطه تفهیم و تفاهم ما با خوانندگان بر هم بخورد و به نتیجه‌ای نرسیم. علت این که این پنج حرف را انتخاب کردیم این بود که این حروف وابستگی شدیدی نسبت به هم دارند و اگر از یکی از آنها صرف نظر می‌کردیم، ممکن بود که رشته تسبیح قواعد آنها پاره شود و پراکندگی آنها باعث ابتر شدن یکایک آنها گردد. طرح مسایل نگارشی این کلمات اگر باعث بحث‌هایی در این زمینه شود توفیق نگارنده را نشان می‌دهد و امید است که چنین شود.

واژه‌های کلیدی:

دستور زبان فارسی، زبان شناسی، قواعد دستوری، حروف فارسی، همزه، و، الف

مقدمه:

همه می‌دانند که در زبان فارسی سه حرف صدادار کوتاه (a = $\overset{\text{ـ}}$) و (o = $\overset{\text{ـ}}$) و (e = $\overset{\text{ـ}}$) و سه حرف صدادار بلند (a = $\overset{\text{ـ}}$) و (u = $\overset{\text{ـ}}$) و (i = $\overset{\text{ـ}}$) داریم و بعضی از دستوریان و زبان‌شناسان دو حرف صدادار مرکب (av = $\overset{\text{ـ}}$ یا aw) و (ay = $\overset{\text{ـ}}$ یا ey) را هم به آن شش حرف صدادار می‌افزایند. نکته دیگر این است که گاهی حروف صدادار کوتاه را مردم اشباع (دو برابر) و به صورت حروف صدادار بلند تلفظ می‌کنند؛ مانند تلفظ چاهار به جای (چهار) و تیلیفون به جای (تلفن) و... و گاهی در نوشتن هم این اتفاق می‌افتد؛ مانند شبیخون به جای (شب خون = شب کشتار) و آسیاب به جای (آس آب = سنگ گردنده‌ای که به وسیله آب می‌گردد).

در تخفیف هم حرف صدادار بلند را تبدیل به حرف صدادار کوتاه می‌کنند؛ مانند (کاه) که تبدیل به (کَه) و (کوه) که تبدیل به (کُه) و (نیکو) که تبدیل به (نکو) می‌شود.

در زمان قدیم این مورد اخیر را چنین تعبیر می‌کردند که می‌گفتند قبل از (الف) فتحه و قبل از (واو) ضمه و قبل از (ی) کسره است و وقتی (الف) را حذف می‌کنیم فتحه و وقتی (واو) را حذف می‌کنیم ضمه و وقتی (ی) را حذف می‌کنیم کسره باقی می‌ماند. نکته دیگر آن که در بعضی از مواقع در این موضوع تردیدی وجود دارد که اصل کلمه در حالت اشباع بوده است یا در حالت تخفیف؛ یعنی معلوم نیست که مثلاً اوفتادن اصل است یا افتادن.

اشباع کسره، یعنی تبدیل (e) به (i) در تلفظ بسیار مؤثر است و نوشتن حرف (ی) و تلفظ دو (ی) به جای یک (ی) که برای مبتدیان سرگردانی می‌آورد از ندانستن این مطلب است؛ یعنی باید بدانند که حرف قبل از (ی) مکسور است [مگر در یاء ملین که این کسره در این حالت واضح است و این کسره در زمان قدیم فتحه بوده است؛ مانند (نی) (ney) که در زمان قدیم (ئی) (nay) مخفف نای تلفظ می‌شده است] و این کسره غالباً اشباع و به صورت (ی) تلفظ می‌شود؛ مثلاً در کلمه (بیبا) که حرف (ب) مکسور است. بنابراین آن را (بی یا) تلفظ می‌کنیم؛ همچنین کلماتی مانند بیابان و خیابان.

این مسأله یعنی قبل از الف (ممدود و مقصور) فتحه و قبل از (ی) کسره بودن در زبان عربی هم به شدت مورد نظر است. حتی در عربی (الف) نماینده یک حرف و یک فتحه است؛ یعنی درحقیقت دو حرف حساب می‌شود و (ی) نماینده یک حرف و یک کسره است؛ مثلاً در افعال ثلاثی مزید اسم فاعل و اسم مفعول آنها با میم مضموم (= م) آغاز می‌شود و اگر یک حرف به آخر مانده آنها کسره داشته باشد اسم فاعل است؛ مانند (منتظر) و اگر یک حرف به آخر مانده فتحه داشته باشد اسم مفعول است؛ مانند (منتظر) و در دو مورد زیر از همین قاعده استفاده می‌شود:

۱- اگر کلمه مورد نظر آخرش به صورت (ی) تلفظ شود آن را اسم فاعل می‌دانند؛ زیرا قبل از (ی) مکسور است؛ مانند (مستثنی) (جداکننده) و اگر به صورت (الف) تلفظ شود آن را اسم مفعول می‌دانند؛ چون قبل از (الف) مفتوح است؛ مانند (مستثنی)

۲- اگر کلمه مورد نظر، حرف ماقبل آخرش (ی) باشد اسم فاعل است؛ زیرا این حرف (ی) علاوه بر این که یک حرف است، نماینده یک حرف و یک حرکت کسره است؛ مانند (مرید) (دارنده اراده یا ارادت) و اگر حرف ماقبل آخرش (الف) باشد اسم مفعول است؛ زیرا این حرف (الف) علاوه بر این که یک حرف است، نماینده یک حرف و یک حرکت فتحه است؛ مانند (مُراد) (مقصود، یا کسی که به او ارادت دارند).

همزه (ء)

همزه که گاهی به صورت (،) و گاهی به صورت (؟) در آوانویسی نمایش داده می‌شود، در زبان عربی هم در اول، هم در وسط، هم در آخر کلمه می‌آید. اما در زبان فارسی فقط در آغاز کلمه می‌آید و آن هم به صورت (الف) نوشته می‌شود. اکنون صورتهای مختلف این همزه را در زبان فارسی و عربی (تا آنجا که در زبان فارسی استعمال می‌شود) مورد بحث قرار می‌دهیم.

همزه به صورت (الف):

۱- در زبان فارسی در آغاز کلمه همواره به صورت (الف) نوشته می‌شود: اگر بعد از آن مصوت کوتاه (a= —) بیاید به صورت (ا) نوشته می‌شود؛ مانند (آسب) و اگر بعد از آن مصوت کوتاه (o= —) بیاید به صورت (أ) نوشته می‌شود؛ مانند (أردک)

و اگر بعد از آن مصوت کوتاه (e= —) بیاید به صورت (اِ) نوشته می‌شود؛ مانند (استادن) و اگر بعد از آن مصوت بلند (ā= —) بیاید به صورت (آ) نوشته می‌شود؛ مانند (آمدن) در این حالت در وسط و آخر کلمات عربی هم حادث می‌شود که پس از همزه حرف الف (ā= —) می‌آید و به صورت (آ) نوشته می‌شود؛ مانند (مآب) و (مراء) مرآ. و اگر بعد از آن مصوت بلند (ā= —) بیاید به صورت (او) نوشته می‌شود؛ مانند (اوفتادن) و اگر بعد از آن مصوت بلند (ī= —) بیاید به صورت (ای) نوشته می‌شود؛ مانند (ایستادن)

- ۲- چون همزه در وسط کلمات فارسی نمی‌آید وقتی کلمه‌ای که با حرف (آ) (=ā) شروع شده است در وسط یا آخر کلمه‌ای مرکب قرار می‌گیرد، همزه آن در تلفظ حذف و (مد) از روی الف برداشته می‌شود؛ مانند (آب) در سیلاب و سیلابی و گلاب و گلابگیر، و (آمد) در پیشامد و سرآمد و گاهی هم در تلفظ اصلاً حذف می‌شود؛ مانند ونگهی.
- ۳- در زبان عربی هم اگر همزه مفتوح و بعد از حرف ساکن یا مفتوح باشد آن را با الف می‌نویسند و روی آن همزه رسم می‌کنند (=الف مهموز) مانند توأم و مُتأمل.
- یادآوری: اگر قبل از همزه مفتوح در وسط کلمه عربی حرف مکسوری باشد آن همزه مفتوح را به صورت (ئ) (=یاء مهموز) می‌نویسند؛ مانند تَخَطَّطَه و سَيَّئَه. و اگر قبل از آن حرف مضمومی باشد آن را به صورت (ؤ) (=واو مهموز) می‌نویسند؛ مانند مؤثِّر و مؤكَّدی.
- ۴- در زبان عربی اگر همزه ساکن و بعد از حرف مفتوحی باشد آن را هم به صورت الف می‌نویسند و روی آن همزه‌ای رسم می‌کنند (=الف مهموز)؛ مانند رأس.
- ۵- بسیاری از همزه‌های زبان عربی را فارسی‌زبانان مخصوصاً ایرانیان به صورت الف (=ā) می‌نویسند و تلفظ می‌کنند؛ مانند تَأْرِیخ و مُتَم که آنها را تاریخ و ماتم می‌نویسند و تلفظ می‌کنند.
- ۶- در زبان عربی اگر همزه در آخر کلمه بیاید و قبل از آن مفتوح باشد به صورت الف مهموز (أ) نوشته می‌شود؛ مانند مُبْدَأ و مُنْشَأ که در زبان فارسی اغلب آنها به صورت الف (=ā) نوشته و خوانده می‌شود؛ مانند مُبْتَدَأ و مَهْنَأ و ملا.
- ۷- در مورد کلمه (مسأله) و کلمه (هیأت) بعضی را عقیده بر این است که اگر مقصود از مسأله، مسأله ریاضی باشد آن را به صورت (مسئله) بنویسیم، و اگر مقصود از هیأت، علم نجوم و ستاره‌شناسی باشد آن را به صورت (هیئت) باید نوشت و در غیر این حالات باید با همان کرسی الف (=الف مهموز) نوشت.
- ۸- در مورد همزه‌های افعال (ام، ای، است، ایم، اید، اند) و همزه‌های ضمائر متصل مفعولی و اضافی (ام، ات، اش) و حذف و ابقا و تبدیل آنها به دنباله مقاله و بخش مخصوص آنها مراجعه فرمایید.

همزه به صورت (واو):

۱- در زبان فارسی گاهی همزه آخر کلمه عربی تبدیل به (واو) می‌شود؛ مانند بُدء (بدو) و جُزء (جزو). و گاهی هم عکس این موضوع اتفاق می‌افتد و مثلاً نشوه عربی در فارسی نشئه می‌شود.

۲- در زبان فارسی کلمه (ملاً) عربی به صورت (ملوان) (کسی که در جایی پُر وسیله خود را می‌راند) درآمده است و کلمه (خلاً) عربی به صورت (خلبان) (کسی که در خلاً وسیله خود را می‌راند) درآمده است [با تبدیل (و) به (ب) مانند: نوشت و نبشت و گرماوه و گرمابه].

یادآوری: بعضی در مورد دو کلمه ملوان و خلبان عقاید دیگری دارند.

۳- در اشعار فارسی گاهی بیتی یا مصراعی با حرف (و) شروع می‌شود و ادبا و اهل فن معتقدند که باید آن را به صورت (أ) تلفظ کرد؛ یعنی در حقیقت همزه مضموم به صورت (و) نوشته شده است؛ مانند این بیت فردوسی:

و دیگر بدان گه که در بند بود بر او نه خویش و نه پیوند بود

(فردوسی، ۱۳۸۳: ج اول، ص ۳۰۰)

۴- در زبان عربی اگر همزه مضموم و بعد از ساکن یا مفتوح یا مضموم بیاید به صورت (ؤ) (= واو مهموز) نوشته می‌شود؛ مانند مسؤول و رؤوف و رؤوس. و اگر خود همزه ساکن باشد و بعد از حرف ضمه‌دار بیاید آن هم به صورت (ؤ) نوشته می‌شود؛ مانند مؤمن.

۵- در زبان عربی اگر همزه مفتوح باشد اما بعد از حرف ضمه‌دار بیاید به صورت (ؤ) نوشته می‌شود؛ مانند سؤال و مؤثر.

۶- در زبان عربی اگر همزه میان (و) و (تاءزائد) بیاید بدل به (و) و در (واو) قبلی ادغام می‌شود؛ مانند مروءت (مروّت) و نبوءت (نبوت).

۷- در زبان عربی اگر همزه در آخر کلمه‌ای بیاید که بیش از سه حرف داشته باشد و این همزه پس از (و) آمده باشد تبدیل به (و) و در (واو) قبلی ادغام می‌شود؛ مانند

مُبدِوْء (مُبدِوْ) و مُمْلِوْء (مُملِوْ).

۸- در کلمات (جزو، کُفو، نَشو) همزه به صورت (واو) بدون علامت همزه می‌آید و بَطو به معنی کندی را هم به این صورت و هم به صورت (بَطء) می‌نویسند.

۹- اگر همزه در آخر کلمات عربی پس از حرف بیصدای متحرک بیاید قاعده‌اش مانند وقتی است که در وسط بیاید؛ یعنی پس از ضمه به صورت (و) نوشته می‌شود؛ مانند تَأَلُّوْ و تَنْبُوْ.

۱۰- اخیراً بعضی از افراد که دست‌اندرکار زبان و ادبیات فارسی هستند، اظهار می‌دارند که بسیاری از همزه‌هایی که در رسم الخط عربی با کرسی (واو) نوشته می‌شود، باید در خط فارسی با کرسی (ی) نوشته شود؛ مانند: رُووس (رئوس)، رُووف (رئوف)، شُوون (شئون)، مَسُوول (مسئول)، مُوونت (مئونت).

همزه به صورت (ی):

۱- اگر بر سرِ فعلی که با همزه شروع می‌شود بخواهیم (ب)، (ن) و (یا م) بیفزاییم همزه را تبدیل به (ی) می‌کنیم.

آمد (=آمد): بیامد، نیامد / آ: بیا، میا، نیا

آفزود: بیفزود، نیفزود / افزا: بیفزا، میفزا، نیفزا

افتاد: بیفتاد، نیفتاد / أفت: بیفت، میفت، نیفت

انگاشت: بینگاشت، نینگاشت / انگار: بینگار، مینگار، نینگار

یادآوری: اما اگر بعد از همزه آغازین که به صورت الف نوشته می‌شود، حرف (ی) آمده باشد در زمان قدیم بعد از تبدیل همزه به (ی)، یاء پس از آن را حذف می‌کردند و مثلاً در افعالی از مصدر (ایستادن) چنین عمل می‌کردند:

ایستاد: بیستاد، نیستاد / ایست: بیست

اما در زبان فارسی در حال حاضر همزه را به حال خود باقی می‌گذارند، ولی چون در وسط کلمه قرار می‌گیرد آن را به طور کامل تلفظ نمی‌کنند:

ایستاد، بیستاد، نیستاد / ایست، بایست، مایست، نایست

۲- آنچه امروزه در وسط کلمه فارسی همزه تصور می‌کنند، اصل آن (ی) بوده است و علامتی که روی کرسی (=دندانه= مرکز) (ی) می‌گذارند، در حقیقت کوچک‌شده (ی) است (که آن کرسی یا دندانه را مثلاً (ب) یا (ن) یا (ت) یا... نخوانند) و همین هم اشاره‌ای است به تمایل تبدیل همزه به (ی). مانند آئین، پائیز، پائین، نائین، پائی، جائی... و از همه مهم‌تر و حجت عقیده مذکور، آئینه که مخفف آن آینه و با کلمه آئین مرتبط است.

۳- در زبان عربی اگر همزه در وسط کلمه و مکسور باشد روی کرسی (ی) قرار می‌گیرد: ائمه و رئیس. همچنین اگر همزه مفتوح و پس از حرف مکسور باشد؛ مانند تَخَطُّهُ و سَبَّه.

۴- بسیاری از همزه‌های زبان عربی که در وسط کلمه است و اعراب آن را به صورت (ء) می‌نویسند در زبان فارسی به صورت (ئ) [یاء مهموز] درمی‌آیند و مثلاً (براءت و دناءت و قراءت) را به صورت (برائت و دنائت و قرائت) می‌نویسیم و گاهی هم آن را (ی) تلفظ می‌کنیم؛ مانند (بدایت) به جای (بداءت).

۵- اغلب همزه‌های وسط کلمات عربی که به صورت مکسور و با کرسی (ی) نوشته می‌شوند، فارسی‌زبانان به صورت (ی) می‌نویسند و تلفظ می‌کنند: مانند مسائل (مسائل) و قبائل (قبایل)

[اما گاهی آن را به صورت اصلی می‌نویسند و تلفظ می‌کنند؛ مانند: رسائل و مسائل]

۶- اگر همزه در زبان عربی میان (ی) و (تاء زائد) بیاید با وجود مفتوح بودن آن را بدل به (ی) و در یاء قبلی ادغام می‌کنند و مثلاً (مشیءت) را (مشیئت) و (ذریءت) را (ذریئت) می‌گویند و می‌نویسند.

۷- اغلب همزه‌های الف ممدود عربی (=اء) در آخر کلمات را فارسی‌زبانان به (ی) تبدیل می‌کنند و مثلاً به جای (املاء صحیح) املائی صحیح و به جای (وزراء دولت) وزرای دولت می‌گویند و می‌نویسند و در حالت عادی [یعنی در غیر حالت مضاف و موصوف] آنها را بدون همزه آخر تلفظ می‌کنیم (چون در زبان فارسی همزه در آخر کلمه نمی‌آید)؛ مانند: املا و وزرا.

۸- همهٔ همزه‌های کلمات خارجی را که در زبان فارسی مستعمل است با کرسی (ی) می‌نویسیم؛ مانند: ئیدروژن، لائوس، سوئد....

۹- ایرانیان سعی می‌کنند همزه‌های زبان عربی را که کرسی (ی) دارند به خود (ی) تبدیل و تلفظ کنند؛ در صورتی که در زبان عربی به صورت همزه نوشته و تلفظ می‌شود؛ مانند: تجزیه، تعبیه، تهنیت، ریاست، ریا، ریه.

۱۰- در کلمات عربی اگر همزه در آخر و بعد از یاء ممدود (=İ) بیاید بدل به یاء و در یاء قبلی ادغام می‌شود؛ مانند: (دنیء، نبیء، هنیء) که به صورت (دنی، نبی، هنی) درمی‌آید. [در موارد بسیاری این عمل یعنی تبدیل همزه به (ی) و ادغام در یاء قبلی در زبان عربی هم مستعمل است].

۱۱- در کلمات عربی اگر همزه در آخر و بعد از حرف مکسور بیاید در زبان عربی به صورت یاء مهموز (ئ) و در فارسی به صورت (ی) نوشته و تلفظ می‌شود؛ مانند: قاری، مبتدی، متأللی، ناشی.

۱۲- گاهی همزه‌هایی که در زبان عربی به صورت الف مهموز (أ) نوشته می‌شود در زبان فارسی به صورت یاء مهموز (ئ) رسم می‌گردد؛ مانند (جرأت) جرئت.

۱۳- اغلب همزه‌هایی که در عربی به صورت واو مهموز (ؤ) قبل از حرف (واو) قرار می‌گیرند در زبان فارسی به صورت یاء مهموز (ئ) نوشته می‌شوند؛ مانند: رؤوس (رئوس)، رؤوف (رئوف)، شؤون (شئون)، مسؤول (مسئول)، مؤونت (مئونت).

۱۴- همزه‌های آخر کلمات عربی را [که ما بعضی از آنها را حذف می‌کنیم و بعضی را باقی می‌گذاریم ← شماره (۷) و ابقاء همزه شماره (۳)] در موقع اتصال حرف (ی) و (یت) به آخرشان آنها را روی کرسی (ی) قرار می‌دهیم؛ مانند: ابتدائی، وزرائی، هائی ملفوظ، بهائی، بهائیت، جزئی، جزئیت، شیئی، شیئیت.

در همین جا باید تذکر دهیم که اگر آخر کلمهٔ عربی الف مقصور باشد یاء که میان یاء اصلی و الف قرار می‌گیرد، (باء میانجی یا یاء وقایه) است و باید به صورت (ی) تلفظ شود؛ مانند: مصطفایی و عصایی.

۱۵- این که استادان بزرگی مانند شادروانان فروزانفر، مینوی و همائی به جای (ای) (بی) می‌نوشتند و استاد مینوی مقاله‌ای تحت عنوان (جامه‌یی قهوه‌یی پوشیده‌یی) نوشت از این جهت بود که عقیده داشتند قبل از (ی) (مکسور است و همزه مکسور به (ی) تبدیل و تلفظ می‌شود. بنابراین بعد از کلماتی که با هاء غیرملفوظ (مانند جامه) یا واو بیان ضمه (مانند تو و دو) یا واو ممدود (مانند گرد) و الف (مانند دانا و بینا) ختم می‌شود به جای اقسام (ی) (ای، ایم، اید) (یی، ییم، یید) می‌آوردند؛ مانند: جامه‌یی قهوه‌یی پوشیده‌یی، پوشیده‌ییم، پوشیده‌یید، تویی، گردویی، دانایی... البته باید در حد مقدور کاری کرد که خواندن هر نوشته‌ای آسان گردد و تقلید صرف نباید شیوه نویسندگان باشد.

ابقای همزه:

۱- بعضی از کلمات عربی که در پایان آنها همزه‌ای قرار دارد، در زبان فارسی هم به همان صورت به کار می‌رود و باید همزه آن را رسم کرد؛ مانند: بُطء، جزء، سوء، شیء، ضوء، مرء.

۲- نام حروف تهجی مانند باء، تاء، هاء، یاء مثلاً یاء اضافه (نه یای اضافه) و در جمع آنها به (ات) هم باید همزه آنها را به همین صورت نوشت. باءات، هاءات.

۳- الف‌های ممدود عربی، یعنی الفی که بعد از آن همزه باشد (=اء) در زبان فارسی اغلب به صورت مقصور درمی‌آیند؛ یعنی همزه آنها حذف می‌شود. اما در بعضی از آنها به نظر می‌رسد که بهتر است در موقع مضاف یا موصوف بودن همزه را به حال خود باقی بگذاریم؛ مانند اشیاء مسروقه یا انبیاء بنی اسرائیل یا انبیاء عظام.

(حتی من در عنوان این فقره بیشتر متمایل به این بودم که آن را ابقاء همزه بنویسم.)

حذف همزه:

۱- ضمیر (او) که با همزه شروع شده است گاهی به صورت (و) درمی‌آید و پس از آن

حرف (را) افزوده می‌شود و (وِرا) تلفظ می‌شود. [و اگر مخفف (وی را) به حساب بیاید (وِرا) تلفظ می‌شود] و در متون نظم و نثر فارسی کهن گاهی قبل از (او) کلمه (مر) و پس از آن (را) می‌آید و (مرورا) [م-رو-را] با حذف همزه تلفظ می‌شود. همچنین است در امثال (کز و ← که از او) و (نز و ← نه از او) و (وز و ← و از او) و (هم و ← هم او) و....

۲- ضمائر و صفت‌های اشاره (آن) و (این) نیز در جریان کلام همزه خود را از دست می‌دهند؛ مانند: بدان و بدین که در (بدان) نباید روی الف مد گذاشت و این نشان دهنده حذف همزه است. همچنین است در امثال (چنان = چون آن)، (چنین = چون این)، (دران = در آن)، (درین = در این)، (کان = که آن)، (کاین «با تلفظ کین» = که این)، (وزان = و از آن)، (وزین = و از این) و امثال آن.

۳- حرف اضافه (از) نیز وقتی بعد از (که، نه، و) قرار گیرد، همزه خود را از دست می‌دهد و به صورت (کز، نز، وز) درمی‌آید و این حالت غالباً در نظم فارسی است.

۴- حرف ربط (اگر) نیز وقتی بعد از حرف (و) قرار گیرد به صورت‌های (وگر) و (ور) هم درمی‌آید و در حالت عادی نیز می‌توان (گر) را به عنوان مخفف (اگر) به کار بُرد. [حذف همزه و فتحه (= a, ā)].

۵- حرف اضافه و پسوند (اندر) نیز گاهی در جریان کلام، همزه خود را از دست می‌دهد؛ مانند (کاندر) (که به صورت کندر تلفظ می‌شود)، وندر (= واندر)، مادندر (مادر اندر، نه مادری، زن پدر)، دختندر (دخت اندر، نه دختری، دختر شوهر یا زوجه).

۶- فعل (است) پس از الف و واو ممدود (=ā و ā) همزه خود را از دست می‌دهد؛ مانند: داناست و نیکوست و بعضی را عقیده بر این است که در سایر موارد نیز باید آن را بدون همزه نوشت؛ چون واقعاً تلفظ نمی‌شود؛ مانند: خوبست، بدست، ماهر ویست، خسروست، هر دوست، فردی چیئیست، نوازنده نیست، شنیدنیست.

۷- کلمه (نسیئه) زبان عربی در زبان فارسی به صورت (نسیه) درمی‌آید.

۸- وقتی پیشوند (نا) بر سر کلمه (اومید) درمی‌آید علاوه بر حذف همزه مصوت

بلند (ā) نیز از کلمه حذف و به صورت (نومید) درمی‌آید. [اما حرکت قبل از الف یعنی فتحه باقی می‌ماند].

۹- همزه الف‌های ممدود زبان عربی در زبان فارسی معمولاً حذف می‌شود؛ مانند: زهراء (زهرا)، املاء (املا) [نیز رجوع کنید به شماره (۳) در بخش ابقای همزه] ۱۰- پسوند (مند) که پسوند دارندگی و اَتصاف است در اصل به صورت (اومند) بوده است که در چند کلمه برای ما باقی مانده است؛ مانند: بُرومند و تنومند (و در متون فارسی به کلمه حاجتومند نیز بر می‌خوریم) و معلوم است که همزه آغازین این پسوند در حین اتصال حذف شده است.

۱۱- پسوند (ور) که آن نیز پسوند دارندگی و اَتصاف است در موقع اتصال به اسم‌های سه حرفی که حرف میانی آنها ساکن باشد به صورت (اور) [ūr] درمی‌آید و در موقع اتصال به آن اسم‌ها همزه خود را از دست می‌دهد؛ مانند: دستور، رنجور، گنجور، مزدور.

گاهی این پسوند به صورت (اوُر) [avar] درمی‌آید و در موقع اتصال به اسم، همزه خود را از دست می‌دهد؛ مانند: تناور، دلاور.

۱۲- اگر کلمه‌ای که با حرف (آ) شروع شده است در بخش دوم یا سوم کلمه مرکبی قرار گیرد، همزه حذف می‌شود و در نتیجه (مد) الف از میان می‌رود؛ مانند: سیلاب و گلاب.

۱۳- ضمائر منفصل (او) و (ایشان) بعد از (بد، بر، از، در، که) معمولاً همزه خود را از دست می‌دهند؛ مخصوصاً در شعر: بدو، بدیشان، بُرو، بُریشان، ازو، ازیشان، ذرو، دریشان، کاو (=کو)، کایشان (کیشان).

همزه و تنوین:

می‌دانیم که گاهی لازم می‌شود که در آخر کلمات عربی تنوین، یعنی نون ساکنی در حالت نصب بیفزائیم و آن را به صورت (اَ) نمایش دهیم؛ مانند: اتفاقاً، دقیقاً، مثلاً....

اما اگر آخر کلمه‌ای همزه باشد، صحیح‌ترین وجه آن است که فقط تنوین بدون الف (یعنی فقط دو علامت فتحه) بر روی همزه قرار گیرد؛ مانند: ابتداءً [که البته وقتی بخواهیم بدون تنوین و به تنهائی آن را در فارسی استعمال کنیم باید همزه را حذف کنیم: ابتدا]، جزء، شیء.

اما بعضی اظهار می‌دارند که بهتر است در این موارد هم الف تنوین را در آخر آنها رسم کنیم: ابتداءً، جزءاً، شیءاً. و بعضی هم (مانند آقای ابوالحسن نجفی در کتاب غلط نویسیم) عقیده دارند که برای همزه کرسی (ی) به کار ببریم: ابتداءً، جزءاً، شیئاً [ولی دلیلی برای این نظر خود (اراءه) ارائه نمی‌کنند].

[برای تتمیم فایده در مورد (ه) در آخر کلمات عربی هم همین قاعده در زبان عربی معمول است؛ یعنی بدون افزودن الف تنوین روی (ه) دو فتحه (=تنوین) قرار می‌دهند؛ حقیقه، صراحه، ضروره، عاده، عجاله، عمدۀ، غفله، عاده، فطره، قاعده، مقدمه، ندره. اما اگر در آخر کلمه تاء اصلی آمده باشد الف تنوین را رسم می‌کنند؛ مانند: موقتاً. در زبان فارسی بعضی عقیده دارند که در هر دو حالت الف تنوین را باید رسم کرد: حقیقتاً، عادتاً، موقتاً.]

است:

فعل مضارع ساده از مصدر بودن به سه طریق ساخته می‌شود:

۱- از خود (بودن): بوم، بوی، بو، بوم، بوم، بوم، بوند که یا در شعر یا نثرهای مسجع متون قدیمی به کار می‌رود.

۲- از مصدر ساختگی (استن): ام، ای، است، ایم، اید، اند.

۳- از مصدر ساختگی (باشیدن): باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند.

آنچه در اینجا مورد بحث ماست نوع دوم است که با همزه شروع می‌شود که آن هم

یکی آن که در زمان قدیم در حالت مثبت آن را به کار می‌بردند و آن (استم، استی، است، استیم، استید، استند) است و در زمان حاضر به کار نمی‌رود و به جای آن از (ام، ای، است، ایم، اید، اند) استفاده می‌کنیم. اما در حالت منفی در زبان فارسی کنونی از همان (استم، استی،...) استفاده می‌کنیم [با افزودن نون نفی و تبدیل همزه به (ی)] یعنی از (نیستم، نیستی، نیست، نیستیم، نیستید، نیستند). در حالی که در زمان قدیم در حالت منفی از (ام، ای،...) استفاده می‌کردند [باز هم با افزودن نون نفی و تبدیل همزه به (ی)] یعنی از (نیم، نیی، نیست، نییم، نیید، نیند).

این افعال را در حالت عادی افعال ربطی یا رابطه می‌نامند. اما اگر بتوانیم آنها را در جمله معنی کنیم، مثلاً به معنی (وجود داشتن) یا (قرار داشتن) باشند آنها را افعال تام به حساب می‌آوریم و اگر پس از (بن ماضی + ه) قرار گیرند آنها را افعال کمکی یا معین می‌نامیم؛ مانند: رفته‌ام، رفته‌ای، رفته است....

طرز نوشتن این افعال بعد از هر کلمه‌ای به طریق زیر است: بعد از کلمه منتهی به حرف بیصدای قابل پیوند به بعد (خوب): خوبم، خوبی، خوبست، خوبیم، خوبید، خوبند (حذف همزه) و بعد از کلمه منتهی به حرف بیصدای غیر قابل پیوند به بعد (بد): بدم، بدی، بدست، بدیم، بدید، بدند (حذف همزه).

و بعد از کلمه منتهی به حرف صدادار کوتاه (a) و (e) (خانه) در خانه‌ام، در خانه‌ای، در خانه است، در خانه‌ایم، در خانه‌اید، در خانه‌اند. (رفته) رفته‌ام، رفته‌ای، رفته است، رفته‌ایم، رفته‌اید، رفته‌اند.

و بعد از کلمه منتهی به حرف صدادار کوتاه (o) (هر دو) عاشق هر دوام، هر دوای، هر دو است، هر دوایم، هر دواید، هر دواند.

و بعد از کلمه منتهی به حرف صدادار بلند (ā) (نیکو) نیکوم، نیکویی، نیکوست، نیکویم، نیکوید، نیکویند (أ=ی)

و بعد از کلمه منتهی به نیم مصوت (V=W) (خسرو) خسروم، خسروی، خسروست، خسروتم، خسروید، خسروند (حذف همزه).

و بعد از کلمه منتهی به حرف صدادار (\bar{a}) (بينا) بینایم، بینایی، بیناست، بینایم، بینایید، بینایند (أ=ی)

و بعد از کلمه منتهی به حرف صدادار (\bar{i}) (چینی) چینی‌ام، چینی‌ای، چینی است، چینی‌ایم، چینی‌اید، چینی‌اند.

و بعد از کلمه منتهی به حرف (نیم مصوت) (\bar{y})، (نی) نوازنده نیم، نیی، نی است، نییم، نییی، نیند (حذف همزه)

و بعد از کلمه منتهی به حرف (نیم مصوت) ($\bar{u}\bar{y}$)، (ماهروی) ماهرویم، ماهرویی، ماهروی است، ماهروید، ماهروید، ماهرویند (حذف همزه).

و بعد از کلمه منتهی به حرف (نیم مصوت) ($\bar{a}\bar{y}$) (بی‌پای) بی‌پایم، بی‌پایی، بی‌پای است، بی‌پاییم، بی‌پایید، بی‌پایند (حذف همزه).

نتیجه:

۱- بعد از کلمات منتهی به حرف بیصدای قابل پیوند به بعد از خود و غیر قابل پیوند به بعد از خود و واو ملین [منتهی به نیم مصوت ($\bar{v}=w$)] و بعد از یاء ملین [منتهی به نیم مصوت (\bar{y})] حذف همزه است.

۲- بعد از کلمات منتهی به حروف صدادار ($\bar{i}-o-e-a$) ابقای همزه است.

۳- بعد از کلمات منتهی به حروف صدادار ($\bar{u}-\bar{a}$) همزه تبدیل به (ی) می‌شود.

یادآوری:

در هر حال بهتر است همزه (است) نوشته شود مگر بعد از (\bar{a} و \bar{u}) بیناست و نیکوست.

یادآوری:

چنین به نظر می‌رسد که قدما کلمه‌ای را که به ظاهر یک حرفی بود به عنوان کلمه مستقل به حساب نمی‌آوردند و آن را [که در باطن از یک حرف بیصدا و یک حرف صدادار کوتاه تشکیل شده بود و (چون در خط فارسی حرف صدادار کوتاه به ظاهر

جلوه‌ای ندارد) [تبدیل به دو حرف می‌کردند و مثلاً (چ، س، ک، ن) در این مورد کسره و فتحه در یک ردیف قرار می‌گرفت؛ زیرا در اغلب لهجه‌ها فتحه به صورت کسره ادا می‌شود؛ یعنی مثلاً به جای (ن)، (ن) و به جای (خانۀ)، (خانۀ) می‌گفتند.] را (چه، سه، که، نه) می‌گفتند [هائ غیرملفوظ یا هاء بیان حرکت یا هاء مخففی به جای فتحه یا کسره] یا آنکه کسره را اشباع می‌کردند: (چی، سی، کی، نی) و این در حالی بود که آنها به تنهایی استعمال می‌شدند و اگر با کلمه دیگری ترکیب می‌شد و از حالت یک حرفی درمی‌آمد دیگر آن را تغییر نمی‌دادند؛ مانند: آنچه، آنک، چنانچ، چنانک، هرچ، هرک.

(سی) به معنی (سه) در کلمات سیزده و سیصد وجود دارد.

وقتی (چی، کی، نی) بر سر افعال (استم، استی، است، استیم، استید، استند) بیاید همزه و فتحه آنها حذف می‌شود و به صورت (چیستم، چیستی، چیست... / کیستم، کیستی، کیست... / نیستم، نیستی، نیست...) درمی‌آید و اگر بر سر (ام، ای، است، ایم، اید، اند) بیاید هم همزه و فتحه آنها حذف می‌شود و به صورت (چیّم، چیی، چیست... / کیّم، کیی، کیست... / نیّم، نیی، نیست...) درمی‌آیند.

ضمائر شخصی متصل فاعلی یا شناسه‌ها: — م، — ی، — د، — یم، — ید، — ند

این ضمائر جمعاً در آخر بن مضارع می‌آیند و در آنها هیچ تغییری پیدا نمی‌شود؛ زیرا در آخر بن مضارع مصادر فارسی یا حرف بیصدا وجود دارد؛ مانند (خواب، زن، فروش، خواه...) یا (آی) مانند (آرای، آسای، زای) و یا (اوی) مانند (جوی) یا (آو) مانند (شنو، رو، دو).

یادآوری (۱): در زبان فارسی اگر کلمه‌ای به (ای=ay) یا (وی=uy) ختم شده باشد، مانند (خدای و موی) غالباً حرف (ی) از آخر آن حذف می‌شود؛ اما در موقع مضاف یا موصوف شدن و یا در موقع متصل شدن به ضمائر یا پسوندها این (ی) به کلام برمی‌گردد.

در بن مضارع مصادر فارسی هم این قاعده برقرار است (آرای ← آرا ← آزای) (گوی ← گو ← گوی)

یادآوری (۲): این ضمائر وقتی به آخر بن ماضی متصل می شوند، اولاً تغییری در ساختمان آنها داده نمی شود؛ زیرا بن ماضی یا با حرف (ت) پایان می پذیرد یا با حرف (د). ثانیاً شناسه سوم شخص مفرد در افعال ماضی مطلق و استمراری استعمال نمی شود: رفتم (رفت+م)، رفتی (رفت+ی)، رفت (رفت+0)...

زدم (زد+م)، زدی (زد+ی)، زد (زد+0)....

ضمائر شخصی متصل مفعولی و اضافی: مَ، مَت، مَش / مان، تان، شان
این ضمائر به آخر فعل و اسم متصل می شوند که در فعل اغلب مفعول و در اسم مضاف الیه به حساب می آیند:

می زندم، می زندی، می زندش / می زندمان، می زندتان، می زندشان

کتابم، کتابت، کتابش / کتابمان، کتابتان، کتابشان

اگر قبل از این ضمائر حرف صدادار کوتاه مَ یا (e-a) [که به صورت هاء غیر ملفوظ یا هاء بیان حرکت رسم می شود] بیاید، ضمائر مفرد به صورت (ام-ات-اش) و ضمائر جمع بدون تغییر می آیند:

خانه ام، خانه ات، خانه اش / خانه مان، خانه تان، خانه شان

و اگر قبل از این ضمائر حرف صدادار کوتاه (o) بیاید هم ضمائر مفرد به صورت (ام-ات-اش) و ضمائر جمع بدون تغییر می آیند:

هر دوام، هر دو ات، هر دو اش / هر دو مان، هر دو تان، هر دو شان

و اگر قبل از این ضمائر حروف صدادار بلند آ (ā) یا و (ū) بیاید، بر سر همه این ضمائر حرف ی (y) می آید که در مفردها مفتوح و در جمعها مکسور است:

(روی) زیبایی، زیبایت، زیبایش / زیبایمان، زیبایتان، زیبایشان

گردویم، گردویت، گردویش / گردویمان، گردویتان، گردویشان

و اگر قبل از این ضمائر حرف صدادار بلند (ی) (i) بیاید معمولاً نباید تغییری در آن داده شود:

بینیم، بینیت، بینیش / بینیمان، بینیتان، بینیشان
اما به جهت سهولت قرائت بهتر است در اول ضمائر مفرد الفی (= همزه مفتوح)
بیفزاییم و ضمائر جمع را هم جدا بنویسیم:

بینی ام، بینی ات، بینی اش / بینی مان، بینی تان، بینی شان
همچنین است در یاء ملین (ey) یا (ay) و واو ملین (aw) یا (aw)

نی ام، نی ات، نی اش / نی مان، نی تان، نی شان
(لباس) نوام، نوات، نواش / نومان، نوتان، نوشان
همچنین است در امثال (تو) و (دو) که در آخر آنها واو بیان ضمه وجود دارد.
یادآوری (۱):

در شعر ممکن است این قواعد کمی تغییر کند؛ مثلاً به جای (جایت)، (جات) و به
جای (خانه ات)، (خانه ت) و به جای (نومان)، (نومان) بیاید.
یادآوری (۲):

وقتی (چ-ک) برسر این ضمائر بیاید به این صورت درمی آید که بیشتر در شعر کاربرد
دارد:

(چم، چت، چش، چمان، چ تان، چشان) و (کم، کت، کش، کمان، کتان، کشان)

الف:

مقصود از الف در این مقاله به قول قدما الف لیثه (در مقابل الف متحرکه یا همزه)
است که آن را الف ممدود فارسی [در مقابل الف ممدود عربی که الف و همزه (اء)
است و فقط در آخر کلمه می آید] نیز می نامیدند و اکنون ما آن را الف مصوت یا
صدادار و معادل (ā) می دانیم. این حرف فقط در وسط و آخر کلمه می آید؛ مانند: دارا،
دانا، توانا، گویا و اگر بعد از همزه بیاید (و همزه از جریان کلام حذف نشود) بر روی
آن علامت مدّ می گذارند (=ءاهن، مءاب، مرءا)

در زبان عربی اگر کلمه‌ای چهار حرف یا بیشتر از آن داشته باشد و حرف آخر آن الف (=ā) تلفظ شود آن را به (ی) می‌نویسند و بر روی آن الف کوچکی رسم می‌کنند؛ مانند: اعلی، مصطفی، مستثنی.

ولی اگر حرف ماقبل آخر آنها حرف (ی) باشد حرف آخر را به صورت الف رسم می‌کنند؛ مانند: دنیا و علیا. از این قاعدهٔ اخیر کلمه (یحیی) [به عنوان اسم خاص و کلمه دخیل از عبری به عربی] مستثنی است.

در مورد کلمات سه حرفی اگر در اصل کلمه حرف آخر (ی) بوده است آن را با (ی) می‌نویسند؛ مانند: هوی، فتی و اگر در اصل کلمه حرف آخر (و) بوده است آن را با الف می‌نویسند؛ مانند: عصا.

در زبان فارسی اگر بعد از این کلمات حرف (ی) بیاید، (ی) را به صورت الف می‌نویسند؛ مانند: پارچهٔ اعلای ابریشمی، مصطفای تقوی، مستثنای مقطوع، یحیای معمد.

بعضی عقیده دارند که در زبان فارسی همهٔ این کلمات را باید با الف نوشت و بعضی راه متعادل‌تری را انتخاب و اسامی خاص را از شمول این عقیده خارج کرده‌اند.

در زبان عربی اگر کلمه‌ای را بخواهند در حالت نصب تنوین دهند به آخر آن الفی می‌افزایند که آن را الف تنوین می‌نامند؛ مانند: عمداً، ابداً. در زبان فارسی بعضی را به صورت (ā) تلفظ و بدون علامت تنوین رسم می‌کنند و مثلاً عمدا و ابدا می‌نویسند و می‌گویند.

بعضی از مصادر باب تفاعل و تفاعل عربی را که أعراب با حرف (ی) می‌نویسند و تلفظ می‌کنند ایرانیان آنها را با الف تلفظ می‌کنند و بعضی عقیده دارند که آنها را به الف هم باید نوشت و اکنون نیز بعضی از آنها را به طور معمول با الف می‌نویسند؛ مانند: تمنی (تمناً)، تقاضا، تماشا.

در زبان عربی در اثر رسم‌الخطّ أعراب [که در آغاز احراز خط در زبان عربی از خط کوفی استفاده می‌کردند و در خط کوفی الف را در وسط کلمات یا اصلاً رسم نمی‌کردند و یا برای آن کرسی (واو) یا (ی) اختیار می‌کردند.] بعضی از کلمات را

بدون الف وسط کلمه می‌نویسند (البته بیشتر در رسم الخط قرآنی)؛ مانند: ابرهیم، اسحق، اسمعیل، رحمن و بعضی از کلمات را با کرسی (واو) می‌نویسند؛ مانند: حیوه، زکوه، صلوه و بعضی از کلمات را با کرسی (ی) می‌نویسند؛ مانند: توریه، اعلی، مبتلی. در خط فارسی باید همه آنها را همان گونه که تلفظ می‌کنیم و با رسم الف بنویسیم: ابراهیم، اسحاق، اسماعیل، رحمان، حیات، زکات، صلوات، مشکات، تورات، اعلا، مبتلا. در مورد کلمه (الله) که مانند رحمان و اسحاق نوشته می‌شود؛ یعنی الف آن اصلاً نوشته نمی‌شود، می‌توان استثنا قائل شد [اما بعضی از شعرا و نویسندگان در نوشته‌های خود آن را به صورت (الاه) می‌نویسند].

در مورد کلمه (الله) از کرسی (ی) استفاده شده است (مانند توریه، فقط با این فرق که نقطه‌های (ی) بر اساس رسم الخط کوفی که بدون نقطه است رسم نمی‌شود) و بعضی از باسوادان و خطاطان تصور می‌کنند که پس از لام مشدد در این کلمه لام دیگری هم وجود دارد و آن را به صورت (الله) می‌نویسند که درست نیست و پس از لام مشدد این کلمه کرسی (ی) آمده است که بر روی آن الف کوچکی باید رسم کرد و اگر آن را مخفف کنند نباید دیگر این کرسی را رسم کرد و (الله) به همین شکل نوشته می‌شود.

بعضی از الف‌های زبان عربی را در زبان فارسی اماله می‌کنند؛ یعنی آن الف‌ها را تبدیل به (ی) می‌کنند؛ مانند: اعتماد (اعتمید)، حجاب (حجیب)، حساب (حسیب)، رکاب (رکیب)، سلاح (سلیح)، عتاب (عتیب) که در اشعار فارسی زیاد به کار رفته است.

الف‌های ممدود زبان عربی در زبان فارسی معمولاً به صورت مقصور ادا می‌شوند؛ یعنی همزه آنها حذف می‌شود و در این حالت در جریان کلام با آنها مانند کلماتی که منتهی به الف می‌شود رفتار می‌کنند؛ یعنی به جای کسره اضافه در آخر آنها (یاء اضافه) می‌افزایند و در مورد سایر (ی) ها، قبل از آنها و بعد از الف (یاء میانجی) می‌افزایند؛ مانند: اعضای بدن، غلط املائی، اجرائی دلپذیر،... و در اضافه کردن آنها به ضمائر نیز همین (یاء میانجی) را می‌افزایند؛ مانند: املایت، انشایش، اعضايم،... جز در موارد استثنائی که ذکرش گذشت.

گاهی این حرف الف در آخر کلمه‌ای می‌آید و جانشین فعل (است) می‌شود که اصطلاحاً به آن الف رابطه گویند؛ مانند:

دریغا (حیف است)، خوشا (دلپذیر است)

دریغا که این ملک ویران شود کنام پلنگان و شیران شود

خوشا شیراز و وضع بی مثالش خداوندانگه دار از زوالش

یادآوری:

حرف (ت) در آنت و اینت و حرف (ک) در آنک و اینک نیز به جای است استعمال می‌شده‌اند. در مورد دو حرف (ه) و (س) در بخش حرف (ه) توضیح خواهم داد.

حرف الف گاهی از صفت اسم می‌سازد؛ مانند: درازا، پهنا، ژرفا... و گاهی از بن مضارع صفت می‌سازد؛ مانند: دانا، توانا، بینا، شکیبا...

یادآوری:

بعضی تصور می‌کنند که اگر بر سر این گونه صفت‌ها پیشوند (نا) بیفزاییم (الف) آخر آنها حذف می‌شود و نادان و ناتوان را مثال می‌زنند. در صورتی که در بقیه موارد چنین نیست؛ مثلاً نابینا درست است نه نابین و ناشنوا درست است نه ناشنو و اخیراً در ترجمه (متعدی) گذرا را ساخته‌اند و در ترجمه (لازم) ناگذر که غلط است و صحیح آن ناگذرا است. در مورد نادان و ناتوان، آنها صفت فاعلی مرخم به حساب می‌آیند که اصل آنها داننده و تواننده بوده است.

حرف الف اقسام دیگری هم دارد، مانند الف در کلمه (گفتا) که به جبران شناسه می‌آید؛ زیرا در فعل ماضی ساده و ماضی استمراری سوم شخص مفرد شناسه‌ای در کار نیست و در بسیاری از لهجه‌ها از جمله در لهجه مرکزی مخصوصاً مردم تهران به جبران آن ضمیر متصل مفعولی (ش) را اضافه می‌کنند: گفتش (به جای گفت)، رفتش (به جای رفت). حرف الف در گفتا هم از این قبیل است. بعضی تصور می‌کنند که مثلاً گفتا بر سر پاسخ می‌آید و آن را الف جواب می‌گویند؛ در حالی که این کلمه در

یار گفتا بر رخ ما هم نگر گفتم به چشم.

حرف الف در وامصیبتا از زبان عربی وارد زبان فارسی شده است و به آن الف ندبه می‌گویند و در زبان عربی در آخر آن (هاء ملفوظی) می‌افزایند: وامصیبتاه، وابتاه.

الفی هم از اصوات به نام الف ندا در آخر اسم می‌آید، مانند خدایا، حافظا، سعدیا. و این الف ندا را در سبک هندی کم‌کم جزو نام شعرای این سبک به حساب آورده‌اند و آن هم به سبب تکرار بیش از حد آن در مقاطع غزلیات آنها بوده است؛ مانند: غالباً، صائباً.

الف دیگری هم هست که به جای (ی) یا (یا) هم اکنون در زبان فارسی رایج است و آن در کلمه (حالا) است که اصل آن (حالی) یا (حالیاً) بوده است:

حالی درون پرده بسی فتنه می‌رود تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند

(حافظ: غزل ۱۹۶، بیت ۶)

حالیا خانه برانداز دل و دین من است تا در آغوش که می‌خسبد و همخانه کیست

(همان: غزل ۶۷، بیت ۲)

الف گاهی میانوند هم می‌شود؛ مانند: پیایی، دمام، سراپا.

گاهی الف به عنوان تخفیف از کلمه‌ای حذف می‌شود و به جای آن حرف قبل از آن فتحه می‌پذیرد که قدما می‌گفتند قبل از الف فتحه است و پس از حذف الف آن فتحه ظاهر می‌شود و اکنون می‌گوییم مصوت بلند (ā) تبدیل به مصوت کوتاه (a) می‌شود؛ مانند: کاه (که)، راه (ره)، تباه (تَبّه).

اما در بعضی از لهجه‌ها (از جمله لهجه تهران) گاهی الف حذف می‌شود و قبل از آن هم فتحه‌ای ظاهر نمی‌گردد؛ مثلاً تهرانی‌ها به جای (اجازه)، (اِجِزِه) (e j z e) و به جای (چرا)، (چِر) (چِر این کار کردی؟) می‌گویند.

گاهی الف به جای حرف نشانه یا حرف اضافه (را) در جریان گفتار استعمال می‌شود؛ مانند (این اتاقا چند اجاره می‌کنی؟) که در بعضی از لهجه‌ها این الف تبدیل به (o) می‌شود (چرا این کار نکردی؟) و در بعضی از لهجه‌ها الف حرف (را) تبدیل به (e) می‌شود؛ مانند (کتاب ر ور داشت) = (کتاب را برداشت).

گاهی در جریان کلام به جای قید تاکید (حتماً) الفی به آخر جمله می‌افزایند: می‌رم

می زَنِمِشا! = حتماً می روم و او را می زنم. می کُشَمِتا = حتماً تو را می کشم که باید آن را الف تاکید نماید. ولی گاهی در استعمال آن شوخی و عدم واقعیت وجود دارد (می خورُمِتا). در زبان محاوره گاهی حرف الف تبدیل به (و) می شود؛ مخصوصاً وقتی پس از آن حرف (ن) آمده باشد؛ مانند: نون (نان)، جون (جان)، دونه (دانه)، شونه (شانه)...

کلمه (بالاخره) در اصل عربی (بالأخره) بوده است که اولاً (a) در آن به (ā) تبدیل شده، ثانیاً اعراب آن جابجا شده است؛ از قبیل (تَخَطَّه) عربی که ایرانیان آن را (تَحَطَّه) تلفظ می کنند.

حرف (واو):

در زبان فارسی چند قسم (واو) وجود دارد:

۱- حرف صدادار یا مصوت که در وسط و آخر کلمه می آید و به صورت (u) نمایش داده می شود؛ مانند: روز (= ruz) و کاهو (= kahu)

۲- حرف بیصدا یا صامت که در همه جای کلمه می آید و به صورت (v) نمایش داده می شود؛ مانند: وزیر (vazir)، هوا (hava)، گاو (gav)

۳- نیم مصوت که پس از حرف صدادار (a) می آید و به صورت (w) و در نهایت به صورت (v) نمایش داده می شود؛ مانند: خسرو (xosraw)، نو (naw)، یا (xosrav)، و (nav)

۴- حرف صدادار کوتاه که به صورت (o) نمایش داده می شود؛ مانند: تو (to)، عدد دو (do)

۵- گاهی حرف (واو) پس از حروف صدادار به جز (i) به صورت (vo) تلفظ می شود؛ مانند: (بیا و کشتی ما در شط شراب انداز) و (جادو و جادوگری کار تو بود) و (تو و آن ستمگری های تو ای نگار من) و (خانه و کاشانه ام جای تو نیست).

یادآوری:

در زمان قدیم واو ممدود، یعنی حرف صدادار یا مصوت (u) را در بعضی از کلمات واو معروف می گفتند؛ به شرط آنکه به طور کامل ادا می شد، اما اگر به صورت ضمه

کشیده (ō) تلفظ می‌شد آن را واو مجهول می‌نامیدند؛ مثلاً قدما واو را در کلمه (روز) به صورت واو مجهول تلفظ می‌کردند.

۶- حرف ربط (و) را اگر به صورت (va) تلفظ کنیم همان حرف عطف عربی است و اگر بخواهیم آن را حرف ربط زبان فارسی تلقی کنیم باید به صورت (o) یا (ō)، یا (vō) تلفظ کنیم؛ مانند حسن و حسین (o) و دیگر بدان‌گه که در بند بود (o)، خانه و کاشانه‌ام جای تو نیست (vō).

۷- حرف (و) پس از حرف (خ) اگر تلفظ نشود (در زبان فارسی کنونی و در زبان معیار) آن را واو معدوله می‌گویند و سه تلفظ دارد (خا) مثل خواهر، (خی) مثل خویشاوند، (خ[ُ]) در زبان فارسی کنونی و (خ[َ]) در زبان فارسی قدیم مثل خود (البته استثنائاتی هم دارد که فعلاً از بحث ما خارج است).

۸- حرف (و) اگر حرکت‌پذیر باشد یکی از حروف بی‌صداست که در همه جای کلمه می‌آید؛ مانند: وزیر، وزارت، وضو، اصل، و[ُ]ول، ویر، دوات، کویر، گاو. که در همه این کلمات آن را با (v) نمایش می‌دهیم.

۹- حرف (و) گاهی پسوند می‌شود که هم از صفت اسم می‌سازد؛ مانند: گردو (gerdu) و هم از اسم صفت می‌سازد؛ مانند ریشو (rišu).

یادآوری:

اگر اسمی با واو ممدود (u) ختم شده باشد و بتوانیم آن را به (ان) جمع ببندیم بدون هیچ تغییری (ان) را در آخر آن اضافه می‌کنیم؛ مانند: (ابروان، زانوان). ولی اگر صفت باشد آن را به (یان) جمع می‌بندیم؛ مانند: (نکویان) که گاهی این (ی) در میان در اصل صفت بوده است؛ مانند: (دانشجویان، ماهرویان) و کلمه (نیکو) از این قاعده مستثناست؛ یعنی جمع آن (نیکوان) می‌شود.

توضیح آن که وقتی این کلمه به (ان) تنها جمع بسته می‌شود (u) در آنها تبدیل به (ov) می‌شود؛ مانند: ابروان (abrovan)، نیکوان (Nikovan) یا به تعبیری دیگر بعد از مفرد آنها (وان)، (van) اضافه می‌شود و به صورت (abruvan) و

(Nikuvan) درمی‌آیند.

۱۰- اگر بیت یا مصرعی در ادبیات منظوم با حرف (و) آغاز شود معمولاً آن را به صورت (ا) تلفظ می‌کنند (رجوع کنید به بخش همزه به صورت واو ذیل باب همزه) و اگر بعد از آن (آ) آمده باشد چه در شعر و چه در نثر و چه در کلمه‌ای مجرد (مدّ) و در حقیقت همزه را حذف می‌کنند و گاهی (و) را به صورت (vo) تلفظ می‌کنند؛ مانند: وانگهی، وانگهان.

۱۱- رجوع کنید به همزه به صورت (واو) ذیل بخش همزه.

۱۲- در تخفیف کلمه گاهی از کلمه‌ای حرف (ی) را حذف می‌کنیم اما به جای آنکه حرف قبل از آن را کسره دهیم آن را مضموم می‌کنیم و این به جهت نزدیکی آن حرف به (و) است؛ مانند: بیرون که مخفف آن را (بُرون) به ضَمّ (ب) تلفظ می‌کنیم. یا آنکه الف مفتوح را از کلمه (اکنون) حذف می‌کنیم و به جای آنکه آن را با فتح کاف تلفظ کنیم به صورت (کنون) به ضَمّ کاف تلفظ می‌کنیم.

حرف (ه):

حرف (ه) در آخر کلمات فارسی، به دو نوع تقسیم می‌شود: هاء ملفوظ (=h)؛ مانند: حرف (ه) در کلماتی مانند (راه، شاه، ماه) و هاء غیر ملفوظ یا هاء بیان حرکت یا هاء مختفی (e)؛ مانند: حرف (ه) در کلماتی مانند (خانه، مورچه، سیاه جامه) و البته مقصود (هائی) است که در آخر کلمه بیاید (در مورد هاء غیر ملفوظ و تلفظ آن باید توجه داشت که در بعضی از نواحی حرف قبل از هاء را با فتحه تلفظ می‌کنند و بعضی با کسره و همان (ها) که در حالت عادی با کسره تلفظ می‌کنند در اتصال به ما بعد اغلب با فتحه بیان می‌کنند).

یادآوری:

این که هاء غیر ملفوظ را هاء بیان حرکت هم می‌گویند، به این جهت است که این حرف نماینده کسره (خان) و نماینده فتحه (خان) در کلمه (خانه) است و این بستگی با تلفظ مردم نواحی مختلف ایران دارد.

قدما معتقد بودند که این حرف باید حتماً در آخر قرار گیرد و اگر در وسط قرار می‌گرفت یا آن را حذف می‌کردند و مثلاً به جای (خانه‌ها و نامه‌ها و جامه‌ها و خامه‌ها)، (خانها و نامها و جامها و خامها) می‌نوشتند و در متون خطی باقی مانده از روزگاران گذشته این قبیل کلمات زیاد است (ولی اکنون باید آنها را به جهت التباس به صورت امروزی نوشت) و یا تبدیل به (گ) یا (ج) می‌کردند؛ مانند (مورچگان و سیاه جامگان) یا (میوجات و نوشتجات) یادآوری:

بعضی از کلمات عربی که با تاء مربوطه (ه) ختم می‌شود در زبان فارسی نقطه‌های آن را می‌اندازیم و آن را به صورت هاء غیرملفوظ درمی‌آوریم و کلیه قواعد مربوط به هاء غیرملفوظ را درباره آن اجرا می‌کنیم؛ مانند: بی‌علاقه‌ها، بی‌علاقگان، علاقه‌مردم، علاقه‌زیاد، تو بی‌علاقه‌یی (ای)، مکّه‌یی (ای)، قابلگی، علاقه‌یی (ای) به این کار ندارد. هاء غیرملفوظ چون به جای فتحه یا کسره آمده است و حرف صدادار محسوب می‌شود و در موقع مضاف یا موصوف شدن یاء اضافه پس از آن می‌آید که به صورت کوچک شده‌ای هم بالای آن رسم می‌شود؛ خانه‌ما، خانه‌بزرگ و در پیوستن به اقسام (ی) باید یاء میانجی یا همزه‌ای مکسور میان آن کلمه و (یاء) فاصله بیاید؛ مانند خانه‌یی (خانه‌ای)، دیوانه‌یی (دیوانه‌ای)، ساده‌یی (ساده‌ای) (و در اتصال به یاء مصدری به گاف بدل می‌شود: دیوانگی و گاهی در اتصال به یاء نسبت: خانگی، خانوادگی، هفتگی، همیشگی، جامگی، خیمگی) و در اتصال به ام، اند، همزه و در اتصال به ایم، اید به همین صورت یا به صورت (ییم) و (یید) در آخر آنها اضافه می‌شود: خسته‌ام، خسته است، خسته‌اند، خسته‌ییم (خسته‌ایم)، خسته‌یید (خسته‌اید).

هاء ملفوظ گاهی در تخفیف کلمات حذف می‌شود؛ مانند: پادشا (پادشاه)، گوا (گواه).

آن پارسا که ده خرد و ملک رهزن است آن پادشا که مال رعیت خورد گداست
برعکس گاهی در آخر کلماتی که با الف ختم می‌شود یک حرف هاء ملفوظ

می‌افزایند؛ مانند: دوتاه (دوتا) و در بعضی از مواقع در تخفیف کلماتی که به (اه) ختم می‌شوند الف را حذف می‌کنند؛ مانند: پادشه (پادشاه)، مه (ماه)، ره (راه)، گوَه (گواه) {وام حافظ بگو که باز دهند - کرده‌ای اعتراف و ماگو هیم}.

این حرف هاء ملفوظ هم در آغاز کلمه می‌آید و هم در وسط کلمه، و گاهی مبدل همزه آغازین است؛ مانند: هست (است)، هسته (استه)، هنباز (انباز)، هنبان (انبان).

اگر در جمله‌ای قید تاکید و تکرار قبل از (است) بیاید آن را تبدیل به (هست) می‌کنند؛ مانند: او معلم است و راننده هم هست / او صاحب کارخانه نیز هست / آن متاع در آن دکان حتماً هست.

کلمه‌ای که به هاء ملفوظ ختم شده باشد، در موقع اتصال به پسوند نسبت (گان) حرف هاء ملفوظش تبدیل به (ی) می‌شود: شاه+گان = شایگان / راه+گان = رایگان در گفتار گاهی هاء غیر ملفوظ در آخر جمله به جای (است) به کار می‌رود؛ مانند: پرویز تو اناقه) و اگر آخر کلمه قبل از فعل، هاء غیر ملفوظ یا (ā) یا (ū) باشد به جای آن از حرف (س) استفاده می‌کنند؛ مانند: (دچار جادوس)، (پرویز تو خون‌س)، (اونجاس).

حرف (ی):

نام این حرف در فرهنگ‌های فارسی (یاء)، (یی)، (یاء حطی) و (یاء مثناة تحتانی) است. این حرف یکی از حروف صدادار یا مصوت بلند زبان فارسی است که وقتی کسره (e) اشباع شود به آن یعنی (i) تبدیل می‌شود.

این حرف در آخر کلمات تهرانی (یاء نسبت)، نوشتی (شناسه دوم شخص مفرد)، روشنی (حاصل مصدر)، خوردنی (لایق خوردن - مصدر + یاء لیاقت که همان یاء نسبت است) یاء معروف نامیده می‌شود.

و در آخر مردی، نامه‌یی (یاء نکره و وحدت) یاء مجهول که آن را مانند کسره کشیده تلفظ می‌کردند و در وسط کلمه هم یاء مجهول می‌آید؛ مثلاً در کلمه (سیر) {ضد گرسنه} یاء آن مجهول است و هنوز هم در افغانستان و تاجیکستان تلفظ یاء

این حرف (ی) گاهی به جای همزه {رجوع کنید به همزه به صورت (ی) در همین مقاله} و گاهی به جای الف (رجوع کنید به بخش الف) و گاهی به جای هاء ملفوظ {رجوع کنید به بخش حرف (ه) {استعمال می‌شود؛ بیفزود، مصطفی، سلیح، شایگان.

حرف (ی) گاهی حرف صدادار یا مصوت بلند است که به صورت (i) نشان داده می‌شود و آن را یاء ممدود می‌گویند؛ مانند: حرف (ی) در کلمه تهرانی (Tehrañi) و گاهی نیم مصوت است که آن را با (y) نشان می‌دهند و به آن یاء ملین می‌گویند که در زمان قدیم آن را با فتح ماقبل و در زمان ما آن را با کسر ماقبل تلفظ می‌کنند؛ مانند: کلمه پی (Pey یا Pay) و اگر حرف (ی) حرکت‌پذیر یا آواز‌پذیر باشد، همین یاء ملین است؛ مانند: کلمات یزد، یک، یسر، یار، یوسف، تغییر (یاء اول) و نی. همچنین (ی) پس از (a) و (u) یاء ملین و حرکت‌پذیر است: پای (pay) موی (muy).

می‌دانیم که کلمه {چنین} اصلش (چون این) بوده است که در تخفیف (و) به صورت ضمه روی حرف (چ) قرار می‌گیرد و همزه حذف می‌شود؛ طبعاً به صورت {چنین} درمی‌آید. اما چرا مردم تمایل دارند که آن را (چنین) با کسر حرف (چ) تلفظ کنند؟ علت آن است که حرف (چ) در نزدیکی حرف (ی) قرار گرفته است. در مورد کلمه {چنان} هم اصل مجاورت میان {چنین و چنان} تاثیر داشته است؛ وانگهی در بعضی از لهجه‌ها آن را هم به خاطر نزدیکی با الف {چنان} با فتح (چ) تلفظ می‌کنند. نیز رجوع کنید به بخش (و) شماره ۱۲ و نیز رجوع کنید به بخش همزه به صورت (ی) ذیل باب همزه.

یادآوری:

گاهی در زبان گفتار حرف (ز) که در آخر کلمه قرار گرفته و پیش از آن (a) یا (u) یا (i) قرار دارد، از جریان کلام ساقط می‌شود و تلفظ نمی‌گردد؛ مانند: {باز} {با تبدیل (ب) به (و) = وا (درا واکن به جای در را باز کن)} و {هنوز} {هنو نیمده به جای هنوز نیامده است} و {دو روز} {دو رو رفته اونجا به جای دو روز رفته آنجا} و {هیچ چیز} {هیچی}.

نتیجه گیری:

با توجه به شواهد ارایه شده شکل صحیح نگارش همزه در زبان فارسی به صورت (الف)، (واو) و (ی)، در حالت‌های آغازین، میانی و پایانی بدین ترتیب است:

۱- اسب، آمدن: در آغاز.

۲- سیلاب، گلاب: در میان (فقط در کلمات مرکب)

۳- مبتدا، مهنا: در پایان (کلماتی که از زبان عربی وارد زبان فارسی شده)

۴- تبدیل همزه پایانی کلمات عربی به واو: جزء ← جزو

۵- نگارش همزه با توجه به حرکت آن و یا حرکت حرف پیش از آن به سه شکل أ، وء،

۶- همزه در حالت‌هایی که کلمه همزه‌دار ترکیب شود تلفظ نمی‌شود: کاندر،

دانااست.

۷- نگارش صحیح همزه پایانی به همراه تنوین این است که تنوین را بر روی همزه

بگذاریم: ابتداءً.

۸- حالت‌های گوناگون نگارش همزه در آغاز افعال ربطی: باید به صدا دار یا بیصدا

بودن حرف پیش از آن توجه کرد.

۹- حذف (ی) از پایان کلمات مختوم به (اوی) و (ای): خدای ← خدا، موی ← مو.

۱۰- توجه به ملفوظ بودن یا ملفوظ نبودن (ها) برای نگارش صحیح آن در حالات

ترکیبی یا به شکل تنها.

۱۱- حرف (ی) گاهی به جای همزه و گاهی به جای الف و گاهی به جای هاء

ملفوظ استعمال می‌شود: بیفزود، مصطفی، سلیح، شایگان.

منابع:

۱- افشار، ایرج. (۱۳۳۹). یادداشتهای قزوینی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۲- تبریزی، محمد حسین. (۱۳۵۷). برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، چاپ سوم،

تهران: امیرکبیر.

۳- خیامپور، عبدالرسول. (۱۳۸۲). دستور زبان فارسی، چاپ یازدهم، تبریز: انتشارات ستوده.

- ۴- دستور خط فارسی. (۱۳۸۲). مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران: نشر آثار.
- ۵- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۴). لغت نامه (مقدمه)، تهران: دانشگاه تهران.
- ۶- رامپوری، غیاث الدین محمد. (۱۳۶۳). غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۷- الزینیمی، محمدبن الحکیم. (۱۳۶۰). منهاج الطلب (کهن‌ترین دستور زبان فارسی)، به کوشش محمدجواد شریعت، اصفهان: انتشارات مشعل.
- ۸- شریعت، محمدجواد، (۱۳۴۸). آیین نگارش، چاپ اول، اصفهان: انتشارات مشعل.
- ۹- _____ (۱۳۷۹). دستور زبان فارسی، چاپ هفتم، تهران: نشر اساطیر.
- ۱۰- _____ (۱۳۴۸). کاملترین صرف و نحو زبان عربی (ترجمه جلد چهارم مبادی العربیه)، چاپ اول، اصفهان: انتشارات مشعل.
- ۱۱- شیوه نامه مرکز نشر دانشگاهی. (۱۳۸۱). چاپ پنجم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۲- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۳). شاهنامه، تهران: نشر هرمس.
- ۱۳- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۷۲). املا، نشانه گذاری، ویرایش، تهران: صفی علیشاه.
- ۱۴- محمد پادشا. (۱۳۳۵). فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، چاپ اول، تهران: انتشارات خیام.
- ۱۵- معین، محمد. (۱۳۷۷). فرهنگ فارسی، چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر.
- ۱۶- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۷). تاریخ زبان فارسی، چاپ ششم، تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۷- _____ (۱۳۶۶). دستور زبان فارسی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات توس.
- ۱۸- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۶۶). غلط نویسیم، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۹- وثوقی، حسین. (۱۳۴۸). واژه شناسی و فرهنگ نگاری در زبان فارسی، چاپ اول، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ۲۰- الهاشمی، السید احمد. (بی تا). المفرد العلم فی رسم القلم، مصر: المكتبة التجاریه